

Islamic Knowledge and Insight

Aesthetics and an Illuminationist Reading of the Supplication of Light (Hirz) Attributed to Imam al-Jawād ('a)

1. Roham Amirpour Amraee: Department of Art Research, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran
2. Pedram Dadfar*: Department of Photography, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran. (Email: pedramdadfar@gmail.com)
3. Pejman Dadkhah: Assistant Professor, Department of Photography, Iqbal Lahori Institute of Higher Education, Mashhad, Iran
4. Fatemeh Shahroodi: Department of Art Research, CT.C., Islamic Azad University, Tehran, Iran

Abstract

Considering that, throughout human history, there have repeatedly been individuals who have sought to separate “religion” and “art,” this study begins with the conviction that these two realms in fact arise from a single spirit and source—particularly from the perspective of intuitive unity. Therefore, we endeavor to examine a prominent religious-historical figure, Imam al-Jawād ('a), to reach an atmosphere in which we gradually observe how such figures are not only devout believers but can also, without any contradiction, embody the essence of a true artist. This becomes especially evident when one encounters the work known as the “Supplication of Light” (Du'ā al-Nūr/Hirz al-Nūr). A deeper analysis reveals subtleties and artistic intricacies that reason alone might not attribute to an ordinary or purely doctrinal religious mind, particularly if religion is narrowly imagined as anti-artistic, tied to superstition, or dominated by compulsion. Consequently, we recognize that if religion, in its wholeness, is inherently good and unified, art can indeed serve as its mirror. Thus, from Islam to a Christian saint, a devout person can simultaneously be a genuine artist. In addition, this article aims to examine this dimension of Imam al-Jawād ('a) by connecting his presence to a tradition known as “Illumination” (Ishrāq), and, naturally, at times making comparative references to Suhrawardī, which we consider an innovative approach within this study. Our research is qualitative-applied, using a descriptive-analytical method. The process of source identification has been based on both library and fieldwork resources to the fullest extent possible. In the end, we hope that with more studies of this kind, the sacred artistic spirit will remain enduring and alive in the world.

Keywords: *Illumination (Ishrāq), Suhrawardī, Imam al-Jawād ('a), Light and Aesthetics, Spirit of Art.*



How to cite: Amirpour Amraee, R., Dadfar, P., Dadkhah, P., & Shahroodi, F. (2026). Aesthetics and an Illuminationist Reading of the Supplication of Light (Hirz) Attributed to Imam al-Jawād ('a). *Islamic Knowledge and Insight*, 4(2), 1-20.

© 2026 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 22 June 2025

Revise Date: 23 September 2025

Accept Date: 29 September 2025

Initial Publish: 05 October 2025

Final Publish: 22 June 2026

معرفت و بصیرت اسلامی

زیباشناسی و خوانشی اشراقی از دعای نور (حِرز) منسوب به حضرت امام جواد (ع)

۱. رهام امیرپور امرائی: گروه پژوهش هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران
۲. پدرام دادفر*: گروه عکاسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (پست الکترونیک: pedramdadfar@gmail.com)
۳. پژمان دادخواه: استادیار، گروه عکاسی، موسسه آموزش عالی اقبال لاهوری، مشهد، ایران
۴. فاطمه شاهرودی: گروه پژوهش هنر، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

چکیده

بیان مسئله: با توجه به اینکه مکرراً همواره افرادی در تاریخ بشر سعی میکنند تا "دین" و "هنر" را از یکدیگر جدا سازند؛ در این پژوهش با باور به اینکه این دو اتفاقاً از یک روح و سرچشمه‌اند (خصوصاً از منظر وحدت شهودی) لذا ما میکوشیم تا با پرداختن به یک شخص معروف-دینی-تاریخی یعنی امام جواد(ع) اینک به جوی رسیده که رفته‌رفته ببینیم چطور امثال ایشان تنها اهل دین که بدون هیچ مشکلی میتوانند یک هنرمند راستین هم باشند به خصوص وقتی چیزی به اسم دعای "نور" را نوشته که آنگاه که بیشتر واکاوی‌اش میکنیم به ظرایفی پی‌برد که به جز ذهن هنرمند، عقل دیگر نمی‌پذیرد که او از توان فردی عادی یا دینی به مثابه امری فقط ضد هنر برآید و سواي خرافات، اجبار و... در نتیجه واقف می‌شویم که پس اگر دین در گلیتیش امری نیک و... واحد است؟ هنر میتواند آینه‌ای باشد! فلذا از اسلام تا یک قدیس مسیحی نیز میتوانند به راحتی هم متحدین باشند و هم هنرمند. هدف: علاوه بر اینها خواهیم تا همچنین وجهی از امام(ع) را در این مقاله با پیوستی از حضور وی در سنتی به اسم "اشراق" نیز بررسی کرده و طبعاً گاهی با نام سهروردی نیز به تطبیق‌هایی پردازیم که فکر میکنیم نوآوری ما است. روش تحقیق: کار ما کیفی-کاربردی شیوه توصیفی-تحلیلی است و روش منبع‌یابی را از کتابخانه‌ای و میدانی در حد توان هرچه بود بررسی داشته. جمع‌بندی: در پایان امیدواریم تا با فزونی نظیر این مقاله همواره روح هنری قدسی در جهان پایدار بماند.

کلیدواژگان: اشراق، سهروردی، امام جواد (ع)، نور و زیباشناسی، روح هنر.

شیوه استناددهی: امیرپور امرائی، رهام، دادفر، پدرام، دادخواه، پژمان، و شاهرودی، فاطمه. (۱۴۰۵). زیباشناسی و خوانشی اشراقی از دعای نور (حِرز) منسوب به حضرت امام جواد (ع). *معرفت و بصیرت اسلامی*, 4(2), 1-20.

© ۱۴۰۵ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۱ تیر ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱ مهر ۱۴۰۴

تاریخ پذیرش: ۷ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ مهر ۱۴۰۴

تاریخ چاپ نهایی: ۱ تیر ۱۴۰۵

در این پژوهش اگر از چگونگی بحث باور؛ میان فرشته و دیوان در عالم علیاً بگذریم، گرچه نمیتوان به جای انسانهای نخستین که شاید آنان (تقریباً) اولین ۱. مواجهان و یا ۲. مُبدعان چیزی به اسم دین امروزی باشند کامل قرار گرفت، لذا با تعلیق معصومیت در این جهان سُفلی؛ اما به طوری نسبی و به دید مثبت در اینجا فکر میکنیم که باری مناسب است این پذیرش که در هر صورت؛ زمانه دیگر بر ما ثابت کرده که میل معمولاً معنوی را؛ خواه اول به اسم اسطوره بنامیم؟ دین بشناسیم؟ یا بگویم قانونی الهی است یا حقوق انسان، فطرت، غیره و پُر از جبر و اختیارها، ولی هرچه هست دیگر چیزی جداپذیر از زیست بشر نمیشد که پس وقتی اینقدر صیرورت و مانایی هم یافته؟ (چنانچه روح دارد) و دیده که باید غایتش سعادت جمعی باشد لذا نُخست دغدغه را در اینجا نهاده که با بسی ممکنات در پویایی و وحدت (شهودی) از همین راستا، اما بینیم که لیکن جداً چه میشود که سواى بُروز معرفت بیشتر ولی در مقوله‌ئی چون جنگهای صلیبی؛ حال میان فرضاً قوم مسلمان و مسیحی که هر دو پر انسانهایی مُتدینند اما نبردی خونین در میگیرد یا این بشر از این هم پا فرانهاده و با نبردی که کسی چون "داعش" برپا میکند اینبار مسلمان هم با مسلمان می‌جنگد در حالیکه بدون این مصائب، مقولات نورشناسی و زیباشناسی قُدسی-هنری جداً آنقدر در این روند روحی، خیر و خداخواهی برای ما پُر مشغله است (با همین بحث دین) که اگر درست به آن وادی بیفتیم در اصطلاح اصلاً وقتی نمی‌ماند برای این همه نبرد که فکر میکنیم مُشکل را بی‌اطاله‌ی وقت اکنون نه از جایی دور که میتوان سریع از اینجا دریافت که وقتی بزرگان این وادی را خودمان به دست خودمان ابتدا کم کم و سپس مُمتد فراموش میکنیم یا مبدل شدن خودمان را به نسخه‌هایی بهتر، لذا رفته‌رفته این میشود که افراد سوار بر دین‌های جعلی به لطف خمودی ما هویدا شده تا به زبان استثمار و استعمار ذوق آنانکه راه حق هم بسا پیشتر واقعاً بلد بودند و عملگرا اما ساده کور میکنند و گذر.... که با بسیاری انتخاب در این تحقیق، حال فکر کردیم یکی از افرادی که همواره

در تاریخ بشر لازم است تا بیشتر تکریم شود اگر فرضاً اسلامی کارآمد و با روحی فرا وطن میخواهیم و دنیایی بهتر؟ چنانچه داعش نکرد، آرای "امام جواد (ع)" است از قرونِ بسا خیلی قبل تر از آنچه "معاصر" مینامیم که باید آثار وی را همواره درک و روزرسانی و به فردا انتقال دهیم (امامی صاحب حرز نور) که بعداً با مرور؛ در اینجا خواهیم دید لیکن چطور از همین سطحی نگری‌ها بوده که فرضاً بر چیزی نظیر پیشذکر، کارایی این مطروحه را (حرز را) اما کسانی کاهل؛ به ناحق نزد بعضی افراد به اسم خرافه مُبدل کرده در حالیکه با تنیدگی خاصی از سنت اشراقی، در اصل؛ او هنر و دعایی میباشد که از بهترین سدهایی است که دقیقاً همین برای محدود و مسدود کردن دشمنان راه معنویت کارا بوده آنهم در ایجاد جوئی خاصه بدون کشیدن حتی یک شمشیر در اولویت که البته وقتی بر اساس اشاره‌ی بالا در وادی اشراق سخن می‌گوییم؟ چون سخت بود دوری از نام سهروردی شهیر ایران‌زمین (معروف به شیخ اشراق)، لذا فضا را که مهیاء دیده؟ در اینجا سعی میکنیم که با تطبیقی بجا قدم برداشته که اصطلاحاً برای این قدردانی نو، با یک تیر دو نشان بزیم هرچند یک نکته‌ی واجب در بیان اینکه چون آثار سهروردی امروزه نسبت به امام جواد (ع) به وفور موجود است با انواع ترجمه و تفاسیر و غیره لذا در اینجا کلیت آثار سهروردی را به فرمی تجربی گرچه در این مقاله مرور و تقدیم میکنیم ولی همچنان واقفا که تأکید ما در اولویت خاص با شناختی بیشتر از همان شخصیت امام پیش ذکر معطوف خواهد بود و دیگر اینکه اگر مُصر خلاصه‌ای از مبحث دین را همچنان نزد ما خواهانید؟ فقط بیان میکنیم که در واقع ما پیروان این مطروحه را اغلب کسانی دانسته که جمله هم‌مستان این است که در فرصتی به اسم زندگی زمینی با بسی نمایش و ظواهر و مصائب، اما با وجود و چشمی باطنی (روند دار) به زبانهایی مختلف؛ آنانند که مُتوکل بایسته به کسب درسی جدی از لزوم درک "رحمت" و "رحمت" و بیشتر "صالحی جمعی" و "سلامت فردی" در هستی-خودشناسی ممتد با خویش، همواره به حیاتشان می‌پردازند که در این عقیده حال: یکی گاهاً مسیحی اُرْتُدُکُس باشد و بی‌منعی جد، یکی

۴. ما علاوه بر حواس پنجگانه‌ی ظاهری (رایج) اما واقف که پنج حواس باطنی هم داریم و حضورشان ابدأً تضادی در سنت یا مدرنیته، ندارد.

۵. در اشراق؛ جهان امیال است و جوهر مساوی انرژی (روح)، هیولا برابر ماده و فهم بحث جرمیت بسا پُلی بین اینهاست و نفس تزکیه میخوهد. جسم فاقد میل؛ وجود ندارد (مشائیون)، جسم فاقد میل؛ حضور ندارد (اشراقیون) (و جسم فاقد میل اهمیت ندارد (نگارندگان)).

۶. تشکیک در جهان‌شناسی ما باید برابر سوانح نوری قلمداد گردد و در این روند، شعاع = نور = زمان و فضا و گاه مکان بی‌ماده و قلب و مغز و هیأت یعنی عرض حال در اجسام و چشم و شرط و رمز است! و خود اشراق در اصل نه زمان یا مکان؟ که یک وضعیت است (پُر پارودی).

۷. قبل بدی-نیکی، خدا خدای محض است و سپس همچنان خداوند هنرمند؛ مبدائیت بالعرض است و شر نیست و در اصل؛ شر در عرض است و از درک ظلمت؛ خداوند در اینجا بحث نورش با فهمی از سلب و ایجاب تنیده و نه عدم و ملکه‌ی یونانی و در بحث چشم و انوار قدسی-اشراق؛ نورها همه باصر هستند و ابصار ایشان به علمشان باز نمیگردد (بلکه یا علمی نیست) یا بسا علمشان است که به بصیرشان باز می‌گردد یعنی: نور پُر عمل است و نه عملی پُر نور و عددشناسی و قوه متخیله برایمان از آهومات است (و گویا در اشراق همواره "شاید‌ها" بالاتر از هر "امید" است).

و اینگونه با یکی کردن حاس و محسوس (شیم)؛ حُسن و حُزن و مهر، میتوان به کمالی رسید مساوی اسلام ناب و ایمانی موثر که دیگر: در آن از پذیرش منان خوابیده تا طی الارض؛ همه معنا داشته و هیچ چیز یک خرافه‌ی محض نیست و فرجام جهان سراسر بهشت است (برین) و آن هم مساوی بالمس کوه قاف باشد در کنار سیمرخ و سروش و آنجا از افلاطون گرفته تا کیومرث‌ها، ذوالنون مصری و همه نیکان، حاضرند.

هم یهودی است، کاتولیک است، ایزدی میباشد، اسلام شیعی میشود و سنی، مزدکی و مانوی و.. که دیگر باز فرقی نیست بینشان اگر همه حق‌شناس و زیباشناس باشند. پس حالا اینهمه باور محترم و سودمند در کنار هم، مانند رنگهای لازمه از فهم یک گلیم زیبا شده که در سخن ساده‌تر از این التقاط تار و پودی دین و هنر؛ حال اینان پس به حکم فرشی میباشد با صلابت که نشیمن گاه اندیشه و امید انسانی را گرم میکند که خواهان رسیدن به کمال ابدی است خصوصاً با یک انرژی برتر (مساوی خداوند و اسماء وی) و برای پیشبرد کلام در همین ابتدا خُب میتوان فعلاً پس آنرا "دین" نامید ولی میدانیم که بعداً بر اقتضایی خصوصاً بر تنوع همین متن‌های تاریخی و بحث تعدد فرهنگها به فرمهایی از سلوک، آئین، منسک، ایدئولوژی، مذهب و.. هم شُهره شده و پیکرگردانی لفظی میکند و چقدر جالب خواهد بود امید که این امام بزرگ را که تاکنون خلیها فکر میکنند وی شخصی فقط اهل عبادت، مدخل با دین، شریعت و شریعت هم به طبع برابر خشکی است لذا در اینجا از مقام یک هنرمند جد مطرح خواهند بود، چراکه ساخت و ارائه‌ی یک حرز با آنهمه پیچیدگی (چون حرز نور ایشان)، جز با طریقت و مهارتی تنظیم شده میان قدر و لطایف؛ از ذوق یک هنرمند به دست هر فنانی میسر نمیشود.

و از سهروردی که گفته شد؛ واقف که طبق تحقیقات ما، چگالیده و موجز؛ وی همواره بر این نکات، باورمند است (Pourjawādi, 2013):

۱. پس از نورالانوار (خوَرَنه) جهان را مراتبی باشد و آینه و تخیل؛ در کنار خواب، بهترین مناطق برای عالم مجرد و مثالهای معلق است.
۲. شطحیات واجب و تغییر مثالهای قائم به ذات ممکن و پیشوایان افراد متأله و مُستتیر، اینجا به آخوان تجرید شُهره و مقام عشقشان والاست.
۳. پدیدارشناسی اشراقی برابر اصطلاح وحدت شهودی باید باشد و اتفاقاً در اینجا "موجود" مهمتر از "وجود" میباشد حتی اگر آن روح باشد.

روش پژوهش و پیشینه

با امید بر اینکه کار ما در اینجا کیفی و کاربردی باشد با گذری از تمامی منابع ممکنه یعنی ممکنات میدانی و کتابخانه‌ای، سعی میکنیم تا در اینجا با روشی توصیفی-تحلیلی و صد البته شهودی به نقد و بررسی نو از حرز نور امام جواد (ع) با رویکردی از عوالم زیباشناسی، نورشناسی و التقاطی، در این جهان معاصر به جایی رسیده که با باوری نو بسا حتی در آینده که با حرزهای دینی مواجه میشویم لیکن بجای افراط در انتظار یا به تسریع خواندشان به خرافه یا در حدی بهتر؛ بیشتر به جای امیدی ضمنی، حال با فهم آنان از مثابه روح با روح؛ کوشش کنیم تا با پذیرش آنکه این مهمات، چون ما خلق خدا ابزاری روحدارند و پُر هنر لذا در کمترین زمانهایی که حتی شاید به منطقی هم راه ندارد ولی تقدیر و تاثیر جد را مهیا سازیم که قبلتر حُفته بود و از آنکه به کار ما علم؟ یا شبه علم؟ متافیزیک و.. همواره چه بگویند؟ آبابی نداریم اگر باور ما در این کارایی؛ فرجام به کاربستی نو و بیشتر و بیشتر انجامید و پس از باری تعالی، شیخ و امامان (جمله شهیران وادی عشق الهی) همه از ما راضی باشند، حال خواه ایرانی یا غیر ایرانی، به محمد تقی تسلیمی نام کنند یا ابوالفتح شهاب‌الدین اشراقی. حال چنانچه همواره در تحقیقات مهم رسم نیک است؛ گرچه در این بخش هم ما خواهان بودیم تا منابعی را که هادی، ناجی و سبب انسجام این تحقیق بود ذکر کنیم ولی صادقانه برای آنکه چیزی مستقیم نیافتیم که بسا این تحقیق را حال از وجوهی به عنوان یک "تحقیق بنیادین" هم پس قابل به مطرح میکند لذا بسنده فقط به مروری از اسامی بزرگانی داریم غیر مستقیم و موثر بر خویش که در بخش پایانی این تحقیق هم البته با رفرنس دهی دقیق تر آمده‌اند شامل: ابن طووس، سهروردی، پورجوادی، الهی قمشه‌ی، کمالی دولت آبادی، شیخ دوانی و.. (Ibn Tāwūs, 2016; Ilāhī Qumsha'ī, 2022; Kamālī Dowlatābādī, 2017; Pourjawādī, 2013; Tanāvōlī, 2015)، که ولی امید داشته تا در آتی با فزونی نظیر این مقاله با هدفی نیک و سیال، بتوان

پیشینه‌های قوی تری برپا کرد از مفاخر فرهنگی بشریت و دیگر پیش از پیش به فرمی مُستند از آنان دفاع کرد و به طبع آرائشان هم بیشتر کارا. البته ناگفته نماند که یکی از دلایلی که شاید این مشکل را بر ما ایجاد کرده گویا شاید برای برداشتی از این کمتر شنیده بود که امام جواد (ع) در اینجا بیشتر از آنچه از وی انتظار رفته؛ حال در حکم یک هنرمند سنتی و عالی‌جاه مطرح میشوند که البته وقتی بعداً با تصدیق‌هایی ملموس همراه گردیم متوجه میشویم که این گیر جز یک حاشیه اهمیتی ندارد و آنچه مهم از مهمات باشد همواره افزایشِ خلاقیتِ روح بشر است که در پی آن خداوند ما هم از ما، رضایت یابند.

ادبیات پژوهش

و از کار ما در اینجا حال چنین معتریفیم که نسبت به ادبیات ترجیحی خویش بیشتر از دینپژوهی در این مقاله با زیباشناسی، نورشناسی و هنرفهمی جدی اساس فکر داشته که اینان هم البته به خودی خود لازمه‌ی بحث انسانیت هستند هر چند متذکریم که چهارچوب خویش را از تکریم و حرکتی با سنت و تفکری کهن و معنوی‌خواه یعنی "اشراق" دنبال میکنیم که جمله سالکان این وادی را مُستتیر گویند به معنی حق و نورجو تا باشد که ما نیز فروزان و چون این سیستم پیشدگر نیز مبحثی خاصه سترگ است لذا جاهایی را که نیاز به تطبیق بیشتر بود نه با مدد از کل فعالین شهیر این وادی که بسنده با یادی از همت سهروردی پیشبردیم اما چون انطباق بیشتر را همچنان میسر دیده: خواهش‌مندیم در کوششی بیشتر و آنهم دیگر به سایر پژوهشگران گرامی میسپاریم.

- پرسش اصلی: چگونه میتوان با باور به حیات چیزی به اسم روح هنر؛ با علم و مشترکاً میان مباحث دین و هنر و خاصه در حرزی منسوب به حضرت جواد (ع) به نام حرز نور؛ به اشراق، ارضاء و یک زیباشناسی تراتاریخ رسید و اتفاقاً عکس این قضیه هم منجر به کمال؛ همواره بر ما حاضر باشد؟



چهره‌ی منسوب به شهاب‌الدین سهروردی صاحبِ عقلِ سرخ برگرفته از سایت: [/https://hekmah.org](https://hekmah.org) /سهروردی

بسم الله (الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ)، یا نورُ یا برهانُ یا مبینُ یا منیر؛ یا رَبِّ اكْفِنِي
الشُّرُورَ وَ آفَاتِ الدُّهُورِ وَ اسْتَلِكِ النِّجَاهَ يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ.
Harz Vaghir Imam Jواد (ع) مین سید ابن طاووس و التقاط (Ibn)
:Tāwūs, 2016

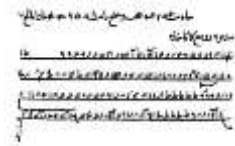
حرز کبیر امام جواد (ع) من سید ابن طاووس و النقاط (Ibn Tawūs, 2016):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ * أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلُوكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ (ماء) بِأَمْرِهِ وَ يَمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرُؤُوفٌ رَحِيمٌ اللَّهُمَّ أَنْتَ الْوَاحِدُ الْمَلِكُ الدَّيَانُ يَوْمَ الدِّينِ تَفَعَّلَ مَا تَشَاءُ بِلَا مُقَابَلَةٍ وَ تُعْطَى مَنْ تَشَاءُ بِلَا مَنْ وَ تَفَعَّلَ مَا تَشَاءُ وَ تَحْكُمُ مَا تَرِيدُ وَ تَدَاوِلُ الْأَيَّامَ بَيْنَ النَّاسِ وَ تَرَكِبُهُمْ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْمَجْدِ وَ أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ السَّرَائِرِ السَّابِقِ الْفَاتِقِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ النَّضِيرِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ الثَّمَانِيَةِ وَ الْعَرْشِ الَّذِي لَا يَتَحَرَّكُ وَ أَسْأَلُكَ بِالْعَيْنِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ بِالْحَيَاةِ الَّتِي لَا تَمُوتُ وَ بِنُورِ وَجْهِكَ الَّذِي لَا يَطْفَأُ وَ بِالْأَسْمِ الْأَكْبَرِ الْأَكْبَرِ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ الْأَعْظَمِ هُوَ مُجِيبُ مَمْلُوكَاتِ السَّمَاوَاتِ وَ بِالْأَرْضِ وَ بِالْأَسْمِ الَّذِي أَشْرَقَتْ بِهِ الشَّمْسُ وَ أَضَاءَ بِهِ الْقَمَرُ وَ سَجَرَتْ بِهِ الْبُحُورُ وَ نُصِبَتْ بِهِ الْجِبَالُ وَ بِالْأَسْمِ الَّذِي قَلَمَ بِهِ الْعَرْشُ وَ الْكُرْسِيُّ وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْعَرْشِ وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْعِظَمَةِ وَ بِاسْمِكَ عَلَى سُرَادِقِ الْبَهَاءِ وَ بِاسْمِكَ الْمَكْتُوبِ عَلَى سُرَادِقِ الْقُدْرَةِ وَ بِاسْمِكَ الْعَزِيزِ وَ بِأَسْمَانِكَ الْمُقَدَّسَاتِ الْمُكْرَمَاتِ الْمَحْزُونَاتِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ وَ أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِكَ خَيْرًا مِمَّا أَرْجُو وَ أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ وَ قُدْرَتِكَ مِنْ شَرِّ مَا أَخَافُ وَ أَحْذَرُ وَ مَا لَا أَحْذَرُ يَا صَاحِبَ مُحَمَّدٍ يَوْمَ حُنَيْنٍ وَ يَا صَاحِبَ عَلِيٍّ يَوْمَ صِفِّينَ (حُبًّا) أَنْتَ يَا رَبِّ مُبِيرُ جَبَّارِينَ وَ قَاصِمُ الْمُتَكَبِّرِينَ. أَسْأَلُكَ بِحَقِّ طه وَ يس وَ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ الْفَرْقَانِ الْحَكِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تَشَدَّ بِهِ عَشَدَّ صَاحِبِ هَذَا الْعَقْدِ وَ أَدْرَأَ بِكَ فِي نَحْرِ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ كُلِّ سَيِّطَانٍ مَرِيدٍ عَدُوٍّ شَدِيدٍ وَ عَدُوٍّ مُنْكَرِ الْأَخْلَاقِ وَ اجْعَلْهُ مِمَّنْ أَسْلَمَ إِلَيْكَ نَفْسَهُ وَ فَوْضَ إِلَيْكَ أَمْرَهُ وَ أَلْجَأَ إِلَيْكَ ظَهْرَهُ اللَّهُمَّ بِحَقِّ هَذِهِ الْأَسْمَاءِ الَّتِي ذَكَرْتَهَا وَ قَرَأْتَهَا وَ أَنْتَ أَعْرَفُ بِحَقِّهَا مِنِّي وَ أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْمَنِّ الْعَظِيمِ وَ الْجُودِ الْكَرِيمِ وَ لِي الدَّعَوَاتِ الْمُسْتَجَابَاتِ وَ الْكَلِمَاتِ النَّامَاتِ وَ الْأَسْمَاءِ

النَّافِدَاتِ وَ أَسْأَلُكَ يَا نُورَ النَّهَارِ وَ يَا نُورَ اللَّيْلِ وَ يَا نُورَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ نُورَ النَّوْرِ وَ نُورًا يَضِيءُ بِهِ كُلُّ نُورٍ يَا عَالِمِ الْخَفِيَّاتِ كُلِّهَا فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ وَ الْجِبَالِ وَ أَسْأَلُكَ يَا مَنْ لَا يَفْتَنِي وَ لَا يَبِيدُ وَ لَا يَزُولُ وَ لَا لَهُ شَيْءٌ مَوْصُوفٌ وَ لَا إِلَيْهِ حَدٌّ مَسْئُوبٌ وَ لَا مَعَهُ إِلَهٌ وَ لَا إِلَهٌ سِوَاهُ وَ لَا لَهُ فِي مُلْكِهِ شَرِيكَ وَ لَا تُضَافُ الْعِزَّةُ إِلَّا إِلَيْهِ لَمْ يَزَلْ بِالْعُلُومِ عَالِمًا وَ عَلَى الْعُلُومِ وَاقِفًا وَ لِلْأُمُورِ نَاطِمًا وَ بِالْكُنُوتِ عَالِمًا وَ لِلتَّدْبِيرِ مُحْكِمًا وَ بِالْحَقِّ بَصِيرًا وَ بِالْأُمُورِ خَبِيرًا أَنْتَ الَّذِي خَشَعْتَ لَكَ الْأَصْوَاتَ وَ ضَلَّتْ فِيكَ الْأَحْلَامُ وَ ضَاقَتْ دُونَكَ الْأَسْبَابُ وَ مَلَأَ كُلَّ شَيْءٍ نُورَكَ وَ وَجَلَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ وَ هَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ وَ تَوَكَّلَ كُلُّ شَيْءٍ عَلَيْكَ وَ أَنْتَ الرَّفِيعُ فِي جَلَالِكَ وَ أَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ وَ أَنْتَ الْعَظِيمُ فِي قُدْرَتِكَ وَ أَنْتَ لَا يَتَدْرَكُكَ شَيْءٌ وَ أَنْتَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ الْعَظِيمُ مُجِيبُ الدَّعَوَاتِ قَاضِي الْحَاجَاتِ الْكُرْبَاتِ وَ لِي النِّعَمَاتِ يَا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهِ دَانَ وَ فِي دُنُوِّهِ عَالٍ وَ فِي إِشْرَاقِهِ مُنِيرٌ وَ فِي سُلْطَانِهِ قَوِي وَ فِي مُلْكِهِ عَزِيزٌ صَلَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَحْرَسُ صَاحِبِ هَذَا الْعَقْدِ وَ هَذَا الْحَرْزِ وَ هَذَا الْكِتَابِ بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَ أَكْتَفَهُ بِرُكْنِكَ الَّذِي لَا يَرَامُ وَ أَرْحَمَهُ بِقُدْرَتِكَ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ مَرزُوتَكَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا صَاحِبَ لَهُ وَ لَا وَكَلَدَ بِسْمِ اللَّهِ قَوِي الشَّانِ عَظِيمِ الْبُرْهَانِ شَدِيدِ السُّلْطَانِ مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ وَ مَا لَمْ يَشَأْ لَمْ يَكُنْ أَشْهَدُ أَنْ نُوحًا رَسُولَ اللَّهِ وَ أَنْ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ اللَّهِ وَ أَنْ مُوسَى كَلِيمَ اللَّهِ وَ نُجِيَّهُ وَ أَنْ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ كَلِمَتَهُ وَ رُوحَهُ وَ أَنْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (خَاتَمُ النَّبِيِّينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ) وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ السَّاعَةِ الَّتِي يُؤْتَى فِيهَا بِإِبْلِيسَ الْعَيْنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ يَقُولُ الْعَيْنُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ وَ اللَّهُ مَا أَنَا إِلَّا مُهَيَّجٌ مَرَدَّهُ اللَّهُ نُورَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ هُوَ الْقَاهِرُ وَ هُوَ الْقَادِرُ وَ هُوَ الظَّاهِرُ وَ هُوَ الْعَالِبُ (باطن).. لَهُ الْقُدْرَةُ السَّابِقَةُ وَ هُوَ الْحَكِيمُ الْخَبِيرُ اللَّهُمَّ وَ أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذِهِ سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الْعَرْشَ وَ الْكُرْسِيَّ وَ اسْتَوَى عَلَيْهِ أَسْأَلُكَ أَنْ تَصْرِفَ عَنِ الْأَسْمَاءِ كُلِّهَا وَ صِفَاتِهَا وَ صُورَتِهَا وَ صَوْرَهَا } أَوْ هِيَ صَاحِبِ كِتَابِي هَذَا كُلِّ سُوءٍ وَ مَحْدُورٍ فَهَوَّ عَبْدُكَ وَ ابْنُ عَبْدِكَ وَ ابْنُ أَمَتِكَ وَ أَنْتَ مَوْلَاهُ فَقِهِ اللَّهُمَّ يَا رَبِّ، الْأَسْوَاءَ كُلِّهَا وَ اقْضَ عَنْهُ أَبْصَارَ الظَّالِمِينَ وَ أَلْسِنَةَ الْمُعَانِدِينَ وَ الْمُرِيدِينَ لَهُ بِالسُّوءِ وَ الضَّرِّ وَ ادْفَعْ عَنْهُ كُلَّ مَحْدُورٍ وَ مَخُوفٍ عَبْدٍ

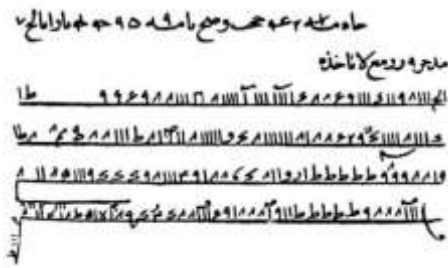
نور)، پس پروردگارا با ۸ فرشته (۱+۷) و عرش با صلابت؛ من با چشمم از تو میپرسم (أَسْأَلُكَ بِالْعَيْنِ) و ما از تو خواهیم که به چشمی که نمیخواهد (میترا) و به حیاتی که نمیبرد (زروان) و به نور جاوید چهره‌ات (اهورا) و آنکه سه بار نامش والا و معظم باد (چون هرمس/هرمزد) بر دادمان برسد و تویی سوگند و شرف آسمانها و زمین و تویی مُسَبِّبِ رَخْشَانِي حورِ ما (خورشید) که از آنهم نور ماه (فروزان) و از او دریاها را به تلاطم است (ناری و مُنَوَّر) و به سنگ و عمق آنها برسی و همه در سایه‌ی تو هستیم ای صاحب جلال و اقدس ما که علوم خفیه همواره در چنگالِ توست. به تو پناه می‌بریم که بهتر از ما میدانی و به عز و قدرِ شما پناه آورده‌ایم (از دستان دشمنانمان که ازو بیزاریم) ای همنشین محمد(ص) در روز حُنین و ای یاور عهد صفین(ع) (و متألهان) دورشان ساز که پیش از همه ید تو بر بالای تمامی یدان و از تو می‌خواهم به حق رازِ راز (طه و یاسین) و قرآنت و حکمت بر نیکان؛ درودا و اگر عهدی داریم؟ لذا قراردادمان چنین باشد (خدایا) که ما هم از این سیر هستیم و بدانکه از هر ستمگری تو نیرومندتری و درود و توکل ما بر شماست و به حق نام پاکان؛ خدایا چنانچه یاد میکنیم (نبی و سوشیانت، آشوان و امشاسپندان را) و به حق اسامی اوصاف و عُشقات؛ ای صاحب اللطایف و سخاوت که بیا و دعاهايمان را مُستجاب، و کلماتِ کامل (تجربید) و حرفِ نافذ را از تو می‌خواهم (اشراق) و ای نورِ روز و شب در جهان (مقام تشبیه) و منانِ نورانیِ ما که به هر نوری که در نور است واقفا من از تو می‌خواهم ای خرد جاودان که نه معبودی با تو و نه معبودی جز تو هست و نه علمی به کمال تو (فعلاً) مطلق رهگشا (مقام تنزیه) که ناظم تمام امور و بُرنایی (مددا). ای آگاه و هوشیاری که نعمات (روح هنر)؛ رام تو است و حرکت؛ پیش تو تنگ آید با هیبتِ خدایی (لایقی) و سبب اتکا، ای متعالی و ای قابل به اجابتِ هر دعا، قاضی قاضی القضاات (مددی و رهنما)، نوری و از این ادارک (و حس): درود ما نیز همواره بر شما و نیایمان باد چون محمد(ص) و امامان ما و قسم به کتاب هستی و باشد که اعمالمان در آن همواره مصون به عدلت و رحمت باشد فلذا باز هم به نام تو بیان و بسم الله الرحمن الرحیمی و

مِنْ عِبْدِكَ أَوْ أَمَةٍ مِنْ إِمَاتِكَ وَ سُلْطَانَ مَارِدٍ، شَيْطَانَ أَوْ شَيْطَانَهُ أَوْ جَنِّي أَوْ جَنِيَهُ أَوْ عُولٍ أَوْ عُولَهُ أَرَادَ صَاحِبَ كِتَابِي هَذَا بِظَلْمٍ أَوْ ضَرْبٍ أَوْ مَكْرُوهٍ أَوْ كَيْدٍ أَوْ خَدِيْعَةٍ أَوْ نِكَايَةٍ أَوْ سَعَايَةٍ أَوْ فَسَادٍ أَوْ غَرَقٍ أَوْ اصْطِلَامٍ أَوْ عَطْبٍ أَوْ مُغَالَبَةٍ أَوْ غَدْرِ أَوْ قَهْرٍ أَوْ هَتَكِ سِتْرٍ أَوْ اقْتِدَارٍ أَوْ أَفْهِ أَوْ خَدِيْعَةٍ أَوْ قَتْلِ أَوْ حَرَقٍ أَوْ انتِقَامٍ أَوْ قَطْعٍ أَوْ سِحْرِ أَوْ مَسْخٍ أَوْ مَرَضٍ أَوْ سُقْمٍ أَوْ بَرَصٍ أَوْ جُدَامٍ أَوْ بُوْسٍ أَوْ فَاقَهَةٍ أَوْ سَعْبٍ أَوْ عَطَشٍ أَوْ وَسْوَسَةٍ أَوْ نَقْصٍ فِي دِينٍ أَوْ مَعِيْشَةٍ فَكَفَفَهُ بِمَا شِئْتَ وَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنِّي شِئْتُ إِنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ}، صَلَّى اللهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ أَجْمَعِينَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ يَا مَشْهُورًا فِي السَّمَوَاتِ، يَا مَشْهُورًا فِي الْأَرْضِينَ، يَا مَشْهُورًا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ، جَهَدْتَ الْجَبَابِرَةَ وَ الْمُلُوكَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِكَ وَ إِخْمَادِ ذِكْرِكَ، فَأَبَى اللهُ إِلَّا أَنْ يَتِمَّ نُورُكَ وَيُوحَ بِذِكْرِكَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ * .



(الحاق، سر الحوز): ترجمه‌ی تحت الفظی از حرز کوچک و بزرگ امام جواد (علیه سلام) از نگارنده (ر.الف):

به نام خدا، نور (خُورَنه)، دلیل و شعاع. پروردگارا ما را بلاگردان کن و غمین از روحی که با نَفَس و صُورِ اسرافین به سرچشمه‌اش آید، پناهمان.. به نام خداوندِ بخشاینده و مهربان، ستایش بر خدای جهان، صاحب روزِ جزا و بدان؛ تنها تو را می‌پرستیم و مائیم مدد خواه ای خدا، ای سخای بزرگمهر؛ ما را همواره به راه نیک رهنمون و مباد که از گمراهان باشیم.... (سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي (نور)) و آیا ندیده‌اید که خداوند آنچه که در زمین، دریا و کشتی‌ها قرار دارد را چطور رامشان کرده و آسمان را برایمان نگهدار؟ لذا مُعْتَرِفِمْ که جز به اذنِ این مهربان در جهان هیچ مهم نیست! و تو در روز قیامت چه‌ها میکنی و او می‌تواند در میان مردم، (سهل) روزگار را به جای خود چنانچه باید برساند (نورِ نور) و (منِ خدا) از تو با نامت می‌پرسم آنچه را که بر تاج الاسرار نوشته شده، بر طوماری کهن با والایابی الهی زیبا (نورِ نورِ



(تمثال شبه ابجد پیوسته ی حرز حضرت جواد (ع) که آن معمولاً در وسط دعای وی می آید):

نقد و بررسی (اشراقی):

چیزی که در بخش عربی پیشتر؛ خوانده شد اگر قسمتی را که اصطلاحاً در میان این قُرْمِ {-----} قرار داشت و تصویر الحاقی را به خاطر شاید اندکی دوری حسی و بیش از حد از کُلِّیَّتِ متن (حرز) قبلی که شک برانگیز است از این مطروحه نسبتاً حذف یا با توکلی بیشتر بخوانیم (گرچه در قسمت ترجمه فارسی در حد امکان سعی در جبران این مطلب داشتیم) لذا اکنون میخواهیم تا بر این کُلِّیَّتِ این حرز، نقد و تشریح بیشتری به کار برده تا ببینیم که این مهم اگر همواره نسبت به خیلی نظایر؛ اما موثرتر، مانای تاریخ باقی مانده اما چطور الزاماً در سُنَنایِ سَنَنی به اسم "اشراق" هم تنیدگی دارد؟ و سپس رفته رفته اینکه: ببینیم چگونه این روند که حتی از پیشا زرتشت بزرگ با امثال نام هر مَسِ مَجوسی در ایران ما برپا بوده تا برسد به حضرت فاطمه (س) با آن حرز نورشان معروفشان در جهان در اسلام و کمی جلوتر به امام جواد (ع) و سپس به تفکر سهروردی‌هایی باطنی برسد و.. که حالا اگر ما هم در اصطلاح قَلْبِ خویش را صیقل بزنیم (پاک) پس رَصَدَا که چگونه میتوان به این نیکی؛ ما نیز به خاصه زیست و در آن همواره دارای انکشاف و شهوداتی چون این بزرگان به وفور بود که مساوی میشود با کَسَبِ کرامات آنهم به ویژه در زیر سایه عدل الهی و در پی آن همچنین همواره فرهیخته و هنرمندتر هم شد (یا به نحوی همان برابر حکیم بزرگ) و سپس هم ببینیم که در اینجا خُب پس اصلاً دین هنری نیز یعنی چه؟ چرا که در قُرْمِ اشراقی؛ وقتی به کَرَات از بحث "ایمان"

بی نیاز که به نام تو گواه ای توانا فخر ما و اما به ما هم امان و الامان و الامان، چنانچه بر قائمانی (چون زرتشت و نوح از دیرباز) چو حضرت موسی و عیسی و امروز چون محمد (ص) و تا برسد به فراداها امان، به هنر و روح آنها (یعنی مای بشر) امان؛ که میدانیم و خواهیم رسید به روزی که در قیامت حتی هر حاشیه‌ای (حال ساطین یا به هر نام؟) بر شوکت گواه خواهد داد لذا ما را سوا و به آنجا چنان برسان که از هر مُتکبر و چشم بدی در اشتراکی نزد تو به دور باشیم جمله ارواحمان (و اجسادمان) (که میدانیم در صور اسرافیل اصل که بسا از صوت مُنتشره یعنی نوایی که در حق، ضَمِنِیَّتِش با باز دم اوست؛ بر میگرددیم به سمت شما که آنهم یعنی صور مُنتشره (یعنی باز همین ما) دوباره به سرچشمه می آئیم، حفظمان کن ای خدا (از آهرمن و از غولها، جن بدی که مونث باشد یا خواه مذکر و.. همه و همگان)). و ما از بی عدالتی، آسیب و نفرت، دسیسه و فریب، کینه، تهمت، فقر و فساد و غرقگی، برخورد بی عقل (بیسوادی) تا بسی دیگر آسیبها و چیره شدن ناحق، خیانت و دروغ، ظلم، پاره کردن حجاب، قدرت مسموم و غرور نابجا، مصیبت، دگرگونی و کشتارها، بیماری، گرسنگی و تشنگی بزرگ تا ریز نجوا در دین و در زیست را امان که به حد خود با نیکی‌ها همه میشنویم و آری که تلاش میکنیم اما فرجام از تو امان و بدان که همواره کفایت تو از هر چه باشد او را به جد ما را رضا رضا (یعنی به تو اعتماد کامل داریم ای اهورا و الوهیم ما) و در این راه بازهم درودمان بر خوبان است و نورت فرای مشرکان همیشه روشن باد؛ در هر کجا و ظفرت بر همگان (و لَّا حَوْلَ و لا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (و هو نور (ظاهر و الباطن)) (همچنین قسمتی که در صفحه قبل زیر آن اصطلاحاً خط کشی شده واقفا که اگر اتکای ما فقط زبان عربی حرز باشد؛ تلنگر داشته که این تگه را اغلب (.....) دوبار میخوانند).

سهو یا هرچه لذا شمشیری ضدِ ایران هم برافراشتند ولی امروزه به فردا نیز میتوان با نیکی بیشتر فلسفه‌ئی "مشترک" در زیستِ جمعی ساخت و بسا جاوید بماند (چون خرد جاویدان).

روح هنر

پس از وضو، نیت و حتی نمازِ خاصی که بر این دعا (نور) مقدم میدانند و سلوکی چون رعایتِ آدابِ بستنِ آن بر روی بازوان یا تماسش با نقره و تن و نگارشش به بهترین خط بر چیزهایی چون پوستِ آهو و از مکان؛ فضایش را پُر عنبَر کردن و... حال در رُعیّتِ اولین چیزی که در متنِ عربیِ حرزِ امام جواد (ع) باید مشاهده و بخوانیم؛ حرزی به عنوان "صغیر" است که بر اساسِ بصر؛ او تنها ۱ خط دارد که فکر میکنیم اگر در همین بدو؛ پیش از گشایشِ اصلی، اما اگر ما کاری بیشتر روی آن انجام ندهیم اندک‌اندک تا پایانِ این بررسی را اصطلاحاً ما لنگ زده که پس مُعترِفیم در ادله تا بدانید که در این روندِ وحدتِ شهودی که ما بر اساسِ تفکراتی نظیرِ شیخ اشراق‌ها (سهروردی) برپا هستیم چنانچه در ترجمه‌ی فارسی هم اعمال کردیم؛ این مطروحه را از بندِ بعدی در همین نُخست، جُدا ندیده و سوا نمیکیم چون حس میکنیم که این عمل در افراط و تکرار؛ مُنجر به حاشیه شده و البته برای این کار از اینجا لازم به چنین وجه و عملی از آن سو شدیم که وقتی حسمان را واکاوی؟ دیدیم که این مهم دارای روحی است و لذا این فُراق را بینشان باید کوتاه کرد و البته ادامه را با منطق از این چرایی هم دنبال میکنیم که وقتی خُبِ حرزی مثلاً کبیر داریم که با احتسابِ جدولش این حدوداً ۴۰ خط میباشد (و هر دو حرز هم در یک نمود؛ پایدار هستند (قدسی)) پس باز چه نیازی هست که بیهوده این دو را از هم جُدا بخوانیم؟ زیرا آیا خوانشِ ۱ خط دعا بر ۴۰ خط جُدا کارِ شرُکی یا سخت است؟ پس در مُغایرتِ حالِ اصرار بر جُدایی این دو؛ دیگر درستِ مثالِ آن زمانی میشود که اگر مثلاً در راهی تاجی زرین به ما میدهند سپس جواهری را از سرش به یکباره جُدا کنیم. و اگر اینک این سخنِ ما مقبولِ شما افتاده؟ واقفا که همچنین ما تأکید داشته که این عمل نیز نه از ذوقِ صرف؛ که این کار را با جدیت و با این اجازه چنین نظر و انجام

سخن میگوییم، اعمالِ صالح و سالم را تأکید داشته ولی همواره سر و کاری با شعر و حرز و زیباشناسی و نور هم داریم با بسی دیگر سیالاتِ هستی که پس لذا باید جامع‌تر دید که تضادی میانِ این دو واژه یعنی: "دین" و "هنر" چگونه موجود نیست درحالیکه خیلی‌ها آنرا اصطلاحاً به فرم مطلق امری نشد میدانند و وقتی تناسب را برقرار سازیم میبینیم که اینان صد البته با مقوله‌ی "علم" هم تنیدگیِ زیادی دارند (مساویِ معرفت) و شاید که در ادامه با این وضع بسا دیگر سریعتر مُحسن و پذیرا هم شدیم که اتفاقاً اگر مشکلی هم پس در کار ما همواره چون گره و جاری است؟ لیکن نه از هنر یا مقدسات که بسا فقط از بی تفاوتی‌هایِ همین خودِ ما بوده که وقتی مثلاً فرهنگی با استعمار و استعمار عجبین شد مدام اول بیش از حد عجبین ترس یا مادی‌گراییِ گنگ کرده و سپس کل و جزء را که نباید؛ اما یکباره رها کرده‌ایم، که بعداً هم به جای حُزن و شماتتِ خویش (تزکیه) اما حق را به جایی بُرده که گویا تنها چاره از این است که باری فکر کنیم که بدین سان پس هرچیز که ارتباطی با معنویت دارد لذا با این احوال اگر کمالی برای بشری روا باشد؟ تنها برابرِ خرافه است و باید آنرا زدود و ما همواره فقط حیوانِ ناطق هستیم. لذا با این مهر، معنویت و عرفانی رُک که ایران‌زمین در تاریخِ غنیِ خودِ سرِ دراز داشته و دارد و اشتراکاتِ فرهنگیِ زیادش با ملل؛ پس این گرفتگی را با همتی نو، نرم ساخته و در مقدمه که به کلیتِ آثارِ سهروردی اشاره شد و اتفاقاً بسیار هم از کُتبِ وی نیز امروزه به شکلی عالی در دستِ عموم است (که آنهم در این زنجیره به طبع به اساتید و شاگردانی مرتبط میشود را) پس اکنون از تکرارشان میگذریم و یکی وی را کانون کرده، (فرض را بر واقعی حدافلّی شما گرامیان از این راستا نهاده) و با پالایشی لازم دیگر اذعان داریم که برای کاربستِ بهتر؛ حواشی را سوا و ما اکنون مستقیم به واکاویِ فقط متنِ حرزهای امام جواد علیه السلام و گاهاً تطبیقِ بیشتر؛ وارد خواهیم شد و متعصبان را کاری نداریم، امید که مفید و در اینجا باز به دینِ اصلیِ ادبِ بُرده که او هم فرایِ هر جغرافیا است و البته که از تاریخِ درس میگیریم و میدانیم که عرب، مغول و اسکندرها اگر روزی از طبیعت،

میدهم که این حرز، هم یک دعای مأثور است که یعنی غیر مستقیم به ما رسیده (و منسوب به امام می باشد) در حالیکه اگر مستقیم بود شاید چنین نظری به سهل را نزد خویش چندان فرصت نمیدادیم و هم بسا واقف که حتی بزرگانی اهل قلم نظیر علی بن عیسی اربلی (درگذشت ۶۹۲ یا ۶۹۳ق) نیز در کشف الغمّه هم چنین چیزی را یاد کرده که این دعا اصلاً از عالم دین اسلام نمی باشد. باری ما این دعا را پذیرا شده و اشراقی دانیم ولی خوانندگان گرام بدانند که ما هم این حرز را عموماً از کتابهای سید ابن طاووس برداشته که از زبان وی، این مهم نیز در بدو؛ گاه از کلام أم الفضل (دختر مأمون عباسی) همسر امام و گاه از دیگر همسر ایشان یعنی سمانه المغربیه؛ با گذر ایامی به دستی وی رسیده است هر چند بعضی در این ذکر روایت، گاهی موثر شخص بر ابن طاووس را، ریشه به سخن "سیده حکیمه"، دختر امام جواد (ع) میدانند که حال این را باید مهم دید چون باز اگر بر این ۳ اسم ولو سطحی هم که توجه کنیم؛ لیکن به جد میفهمیم نقش بانوان را که چطور همواره در ساخت زیست متعالی برای بشر و پُر صفا و شأن، همیشه کوشا و اکثراً موثر هستند (Ibn Tāwūs, 2016).

و پس از این سازماندهی نو حال به ریاضی مخفی در این حرز نور پردازیم که یکی اصلاً چطور این امام بزرگ (ع) با تسلط به جو، اول با بهره گیری جد تقریباً از تمامی اعداد بین ۰ و ۱ الهی بهره ی خاص برده؛ یا به تعبیری زمینی تر هارمونی ثی خاص برقرار میکند که شاید اگر این چهارچوب را کار یاشان نداشت اصلاً اینقدر تقدیرت نیافت که بی پیچیدگی آن هم درست در زمانی است که ما میبینیم در این مهم، همواره هم: ۰ وجود دارد مساوی صفر بدی آنها هم حقیقتاً درجایی که به جای هلاکت ممکن دشمنان اما با بزرگی؛ فقط دوری آنها را میخواهد. ۱ الظاهر که مادیات را هم در بسنده گی پس باید ستود - و ۲ از مقطعه یا واژه اشراق مدد برده (یا الحکیم یا کلمات غریب و خفی برای باطن) که تعادلی را استوار سازند - و ۳ بار کلمه ی یا مشهور را داریم (با پشتیبانی واژگان برهان و مبین) یا دیگر سه های باطنی با اسم اکبر اکبر اکبر یا اعظم اعظم اعظم که نماد

تعهد به سنت است و - ۴ با تأکید بدیع در زیباشناسی همراهیم از نمود: الْفَاتِقِ الْحَسَنِ الْجَمِيلِ النَّصِيرِ - ۵ واژه المکتوب (به پشتیبانی کلمه و کتاب) را در کار داریم - سپس ضمن اهمیتی که از واژه های گُرسی و زمین در حیاطمان واقفیم اما ۶ بار واژه آسمان؛ خاصه در کار است - و ۷ در سوره ی فاتحه (ابتدا) به فُرم بطنی حضور داشته که عُرْفَا هم به آن سَبْعاً مِنَ الْمَثَانِي گویند که چیشش شدیداً معجزه دارد - و در فضایی با درک ریاضی و موسیقی، حال ۸ در اینجا به حکم یک اکتاو، موجود است (از: الْمَلَائِكَةُ الثَّمَانِيَّةُ) - و ۹ نَفْسِ ما در تقطیعی برای خوانش این حرز؛ مهم است و رَصَدِ آن پُر تکرار همچنین در جدول اَبْجَدِي ما هم مهیا آمده است و چون یک پُل سپس حرز با روحش (هنرین) میرسد به - عدد ۱۰ که در اینجا کاملاً عددی نو و "اشراقی" است و سپس اعداد ۱۱، ۱۲، ۱۳ هم از بازی واژه ی "نور" در فهم و بَصْر؛ هُویدا میشوند و بعد هم دیگر ارقام اما باز که به عدد ۱۰ بازگردیم (چون هوراقلیا) واقف که فعال شدن آن در حقیقت اتفاقاً پس از یکبار خوانش حرز؛ تازه از اینجا "پویاتر" میشود زیرا که از یک خوانش عادی و بسا چندی صواب لذا تا کنون غیر تکرار سنت؛ باید رک باشیم که خُب دیگر با این حرز خاص چه کردیم؟ زیرا که هم این حرز نسبت به دیگر دعا و طلسمات به تنهایی خاص از خاصتر است و پتانسیل آن زیاد و اینکه مگر میتوان فراموش کرد که "ذکر" هم با "حرز" متفاوت است و این مهم نور که اکنون در بررسی و تحلیل است "یک حرز میباشد" و نه یک ذکر صرف چون اگر پس از این حرز (دعا)، در انتهای آن به جد این مای مُسْتَبِر (حق و نوجو و موثر در حیات) دعایی را خاصه ی خودمان با این مهم استوار نکنیم و در خاتمه به افزون با او نخوانیمش؟ لذا دعا را چندان که لازم، لیکن شخصی سازی فعال نکرده و دیگر اگر این مطروحه کم اثر شد؟ پس این وقایع از تقصیرات حرز نیست و برای همین هم بود که قبلاً اشاره کردیم خطای بسیاری امور را؛ باید فقط خودمان حمل کنیم و در پایه، این حرز همواره: لطیف (با روح هنر)، قوی و سحرشکن است و خداوند ما قادر مطلق. و حال اما در تطبیق ریزتر، اشراقی و باطنی، التقاطی و کارا، اکنون می بایست بر جزئیاتی

تمرکز کنیم که هم باز ارتباط سهروردی در متن را بهتر دریابیم (چون روحی سیال) و هم ارتباط امام جواد (ع) را به این روند که به اشراقیون و وحدت شهودیان مشهورند و اولین جا اینک از: بعد بسم الله به رسم است، که درس اشراقی ما از رصده یک تک واژه‌ی "نور" مهم گشته (آنهم بدون پیش یا پسوندی) که دیگر باید با او بفهمیم که نور این حرز هم چون یک نور حیاتمند چطور بر ما نخست ثابت میکند که میتوان در اندیشه (سگال) خویش لذا همواره خداوندی داشت که ضمن بسیاری وجود در مقام تشبیه و پیوست، اما در مقام تنزیه نیز اتفاقاً وی خدایی فرای هر کیفیت و کمیتی میتواند که پاینده قرار بگیرد زیرا که نوری اعلاء و پیشاآفرنش از آنچه که امروزه به عنوان زمان دهر و "ازکیت" میشناسیم اصلاً به طبع باید بتواند که نه سفید باشد و نه سیاه باشد چرا که او (خدا) بر ذهن ما غالب است و نه بلعکس که در کلام امامیه هم میرسیم به این منوال که "نورالانوار" است و در کلام سهروردی نیز به آن خورنه یا همان نورالانوار گویند فلذا اگر به اصرار؛ خدای ما سپیدنور هم شد؟ پس با این روند اینک خدای ما کامل و سیاه‌نور هم میباشد و اصلاً دلیل اینکه در ادامه‌ی این حرز (نور) پس از خط اول برای بند دوم، سوره‌ی "الفاتحه" آمده نیز که در پایانش "وَلَا الضَّالِّينَ" است هم برای همین امر میباشد که بهتر درک کنیم اصل چیست و حاشیه چیست و مشکل نه با سیاه نور بلکه بین "سیاهی/تاریکی" و "گمراهی" را فقط میبایست که تفاوت‌هایی قائل شد و وقتی گفتیم که در این حرز؛ دین و هنر همیشه رابطه‌ی تنگاتنگ دارند (اعجاب)؟ حال از وجه دینی که مطمئن شویم؟؟ در ادامه حالا باید دید که چطور استادانه به قلم امام جواد (ع) هم لذا ما به آن حینی میرسیم که وی در مقام یک هنرمند در توالی با کلمه‌های ۱. نور، سپس ۲. برهان و ۳. مبین و ۴. منیر؛ آنها را با گذر از چند خطی از حرز دینی-هنری به حرزی هنری-دینی رسانیده، که ایشان به واسطه‌ی ارائه‌ی که از این سیر کلمات می‌آورد یعنی: ۱. عَنْ الْأَسْمَاءِ كُلَّهَا وَ ۲. صِفَاتِهَا وَ ۳. صورتها و ۴. صورها چنان گنتراستی در اثر ایجاد کرده که گویا این اثر دیگر نه یک کلام یا متن صرف که گویا اثری "نقاشی" است

هرچند اشاره میکنیم که منظور ما هم در اینجا از واژه‌ی گنتراست به معنی واریانت و سایه است و نه ضد؛ و اینهم در یادمان باشد که وقتی در ابتدا "يَوْمَ يُفَخَّ فِي الصُّورِ" را هم میشنویم غیر اشاره به اهمیت موسیقی دیگر با او باید بدانیم که هیچ چیز در اینجا چندان اتفاقی نیست حتی مرگ و این نیز نه از عادت یا اصطلاحاً مطرح کردنی شانس، وحی و..؛ که برای هارمونی، پیوند و از فهم زیباشناسی امامی، روشن چنین آمده است که بعد هم باید در دید بهتر از او اینرا بفهمیم که وی با این بازی بجا ضمن شاید محدودیتهایی اما چطور بر پارسایانی سوار بر زمان اشاره میکند ضمن اینکه بفهمیم که حرز کوچکش ختم یافته (بدون آنکه واضح یا خشک بیانش سازد چنانچه خیلی‌ها بیهوده آنرا واضح جدا میکنند) و حال اکنون پس میدانیم که حرز دوم هم نه با جوهر قلم که از روحی کبیر است که دمیده میشود و چون بعداض مبینم که در آشکالی مختلف قابل به بیانگری است پس این روح؛ روح هنر است زیرا که نه روح صرف و نه هنر صرف اینقد صیروت ندارد و اما اینک همانطوری که از مطالعه‌ی آثار سهروردی هم میتوان نتایج بدست آورد که نزد وی چقدر اعدادی نظیر ۴، ۷ و ۱۵ مهمند لذا از این همه سخن که با عدد ۴ عبور کنیم (یا نور و برهان و مبین و منیر) و اشاراتی که پیشتر به صفر و یک و دو و سه داشتیم، حال برای فرا روی اما یکبار دیگر هم باز باید ولی به سوره‌ی "حمد" برگردیم تا ببینیم که این مهم همچنان چطور با عدد هفتی که خصوصاً نزد ما ایرانیان به ویژه مردمان باستان ما مهم است؛ در این حرز رمزنگاری پر قدرت شده و سخنانی فرای ظاهرش دارد؟ که ببینیم وقتی در سنت اشراقی هستیم این رویه‌ی کار با روحی ریاضی همیشه حداقل تطبیق را دارا است و بسا در چرایی آن ببینیم که او چگونه در واقع از هنرمندی مالکان است که چنین جاری که گویا روح (بشر) را به روح (هنر) نهاده تا با این شیوه ببینیم که آن دو با هم در اتحادی والا چطور باید دست بسیاری افراد ظاهرین، سست و یا کم‌ایمان، سوءاستفاده‌جو و نظایری را هم ببندند زیرا که این سوره‌ی حمد؛ نه فقط ستایش یزدان که وقتی در این حرز آمده؟! باید اهل دل با او بدانند که در اصل اینجا صورتی از فهم این سیاله است

چون بشری با ۱۰۰۰ احوال "سبع" در لغت به معنای هفت و «مَثَانِي» به معنای دوتاها است، و بیشتر مفسران و روایات، «سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي» را کنایه از سوره «حمد» گرفته‌اند، زیرا سوره «حمد» بنا بر معروف، هفت آیه است و از این نظر که به خاطر اهمیت این سوره و عظمت محتوایش، دو بار بر پیامبر (ص) نازل گردیده مهم است خصوصاً در دو بخش نشان دادن قله‌ی دیگر و اجبار نماز که این سوره نازل شده و یا اینکه خودش هم از دو بخش تشکیل شده که نیمی از آن، ثنا و نیمی از آن، تقاضاهای بندگان است و یا این اقلأ که دو بار در هر نماز خوانده می‌شود. پس به این جهات کلمه «مَثَانِي» یعنی دوتاها بر آن اطلاق شده است و بعضی از مفسران نیز البته این احتمال را داده‌اند که: «سبع اشاره به هفت سوره بزرگ آغاز قرآن است، و مَثَانِي کنایه از خود قرآن، که حمد چکیده‌ی آنان است، چرا که در تشابه؛ قرآن نیز دو بار بر پیغمبر (ص) انزال و تنزیل شده. " که بعد وقتی باز مُصِرّاً فکر میکنیم که میتوان روح یک آیه را گاه به اقتضای زمان محدود یا سُخْرَه کرد حال همیشه راهی برای نجات ایمانمان داشته که او نیز به طبع تنیده است با بشر و هنر که به سعادت‌ی لازمند و بعد به باقی مطلب با دیدی چند بُعدی تر برسیم. هر چند همچنین در اینجا در ادامه بر این مهم (شرح حرز) تأکید داریم که گرچه به ظاهر؛ ما در اینجا گاهاً رمز گشایی این اثر را اعمال داریم اما این مطلب برای خواص و اعجازی که دارد؛ واقفا، که همواره مرتبه‌ی "رمز رمز" یا "راز رازی" هم خواهد داشت که دیگر هر قدر هم با ما دشمنی قوی به میان باشد لذا آن لب این به سادگی‌ها هم برای هر کسی عیان و منتقل نمیشود و درست در همینجا باشد که افرادی که سُست‌ایمان یا کم‌ایمان هستند هویدا شده تا سریع به این نتیجه برسند که پس این حرز و امثالهم یا خرافه است و یا کلاً ناکارا و ما هم البته به آنان امان میدهیم تا بروند ولیکن از طرفی سالکان مُستتیر هستند (نورجو) و هویدا که بر تلاش خود بیشتر اضافه میکنند و ما با آنانیم که اینهم البته برابر است با همان مَشَى و حرکت (از "شریعت" به "طریقت") که البته آن نیز غایتی باشد حال در "ضمن" باشد یا "فرجام". و اگر اینک در این شریان؛ باز به علت اهمیت عدد ۴ در اینجا برگردیم و بشنویم

که سهروردی بزرگ هم به ۴ عالم؛ با رُتباتی به شرح ۱. نور قاهر، ۲. نور مُدبّر، ۳. برزخ و تا برسد به ۴. ناسوت ما معتقد است که جز او جهان اساس نمیگیرد (اکبری، ۱۳۹۲) و در حرز نور هم امام (ع) با بیان: وَ هُوَ الْقَاهِرُ وَ هُوَ الْقَادِرُ (مُدبّر)... جمله گردانی دارند، در تشابه‌یابی دیگر لذا امید که کمتر این دو بزرگ را دور از هم دیده که این بزرگان نیز بهم نرسند مگر جداً کار و ادارکی بهتر از این مهم (اشراق) و اگر باز به دنبال تطبیق هستیم؟ اینک برویم تا ببینیم که همواره چطور بر اساس سنتی اشراقی اینبار هم شیخ ابوالفتح به مثالی که در زیر از او (سهروردی) می‌آوریم حال از ذوق باشد؟ تقیه؟ یا وجهی التقاطی-هنری؟؟ ولی همواره با این زبان رمزی محصور به ارائه‌ی کلام هستند اما چیزی که در ابعاد دیگر همواره جاریست چون اعمالی که روزگاری هم امام جواد (ع) با روح، نقاط و حروف کرده که البته هر دو عزیز نیز همواره هم موفق بوده‌اند هر چند اگر گاهی دشواری‌هایی هم در خوانش داریم پس بدانیم که بسا کارشان از ضعف یا ربطی به پیچیده‌تر کردن صرف این فضای پُر رمز ندارد زیرا که به خاطر وضعیت خاصی که اشراق دارد گرچه خلل پذیر اما اغلب صرف همین بحث؛ خود بینظمی آگاهانه هم در او مبدل به نظم میشود که البته بعدها در فلسفه‌ی مدرن فلاسفه با اقتباسی مثلاً به چیزی به عنوان "آناشسی" میرسند هر چند این دو هم باز با یکدیگر متفاوتند که در آتی همچنین با بررسی بیشتر بسا بتوان اشراقیون را پیشا ابداع این واژه؛ اما "بُست‌مدرنیستهای" اصلی نامید چنانچه در این روند؛ قبل از مطرح کردن تفاوت "خود" و "من" در حیات معنوی، توسط ژیل دلوز یا فرویدهای غربی، اما امثال سهروردی بزرگ واضح در رسالاتشان به این مطلب اشاره‌ی کاربردی کرده‌اند. یا از همین رمزینه و نبوغ وی که واضحت‌ر بگوئیم؟ میتوان به اینجا اشاره کرده که چطور وی؛ مثلاً سهروردی برای اینکه این سه مطلب دیرنه و مهم را از فرهنگش (یعنی گفتار و کردار و پندار نیک را) در زمانی از حیاتش که بسا تحت فشار حکومتی هم بوده لیکن باز حفظ و انتقال میدهد و حتی خود آنهم با درسی، قرا تاریخ میسازد؛ و میبینیم که در کتاب لغت موران است؛ آنجا است که ایشان چطور با تسلطی بر نو چینی

از حروف و کُدگذاری به روش اشراقی و نوری از خویش و حروف، گسست دینی بدون خصومت ولی با حفظ اهمیت عرش قدسی و هنرمندی از نوع روحانی، اما به هر نحو متن زیر را روا کرده که در دید اول او هم در چشم افراد عادی شاید نظیر همین الفاتحه/توحیدی که در بالا به آن وافر پرداختیم و صرفاً اراداتی باشد عربی؟ درحالیکه با دید باطنی کلمه به فرا کلمه رسیده (غیر شعاری) و از عشق و با عقل رخشان اتفاقاً میبینیم که چطور اعمالش جور در می‌آید که پُر روح (هنر) است، روحی که حالا میتواند حامل کلمه شود (مُلبس) و عموماً نه بلعکس که وقتی کسی با او اصطلاحاً درست تا کنیم؟ در صورت قتل یا شهادت هم چون سهرودی "شخص" وی به "صفتی" انتقالی مبدل شده و از آنجا هم مانای تاریخ میشود، یا حضرت جواد و خیلی دیگر از بزرگان و عرفای ما که بر این گونه اعمال واقف بودند یا آنکه با بی تفاوتی‌ها روزگاری پُر بشر با حروف و حجمه‌ای بمانند در زمین برای اهل ایراد و وسواس صرف بین هم که تلف میشوند. که نسبت به تنزیه، اگر حالا بار تشبیه را لختی هم که شده بالاتر بریم؟ در این نورشناسی و زیباشناسی ما لذا دیگر این پذیرش دور نباشد که در بُعد اصلی و بُعد دیگر (در حقیقت یا واقعیت) اما: روح؛ حافظه‌ی خداوند است و هنر در حکم مغز و در حالیکه میان این جملات، بشر ظاهراً از اراده شروع کرد و اکنونش در جبر است؛ پس تنزیه هم که خواه-ناخواه پدیدار شده پس میتوان متوجهی چرخه‌ئی با هر دوی آنها شد که در واقع آنان نیز بدون هم نمیتوانند باشند چنانچه در سیر تاریخ گاهی امثال بایزد (رض) و حلاج (رض) هم البته به زبان خودشان از ورود به این منوال و فهمی بیشتر، بیان کردند: انا الحق. و ما که کلمه و روحیم (هنر) و گرچه از "نون و قلم" هم الله در تاریخ بشر با قرآنش گفته و سنتی که در تورات، انجیل و اوستا هم موجود است، واقف که در این حرز که به "انا الحق" هم تنیده شد لذا نه از سلیقه (در این تکریم) که جدلاً امام (ع) هم این دوگانگی را با هم در حرزش خواه-ناخواه ولی به فرمی "واحد" نیز آورده است مثل جایی که بعد: کَلِمَتُهُ وَ رُوحُهُ... فرموده‌اند: "أَوْ مَعِيشَتُهُ فَأَكْفَهُ بِمَا شِئْتَ وَ كَيْفَ شِئْتَ وَ أَنَّى شِئْتَ.." که

انی شئت در اینجا درست مساوی میشود با همین رعایت و احترام بر وجود داشتنی از همین جو پیشدگر و "تأله‌محوری" در اشراق و اسلام که حُب اینهم اصلی واجب در نورشناسی و اجرای هنری اشراقی است، مساوی شطوحیات و رهی قدسی و همواره نور بودن و نور شدن (سیاه و سپید) که بعد هم می‌بینیم وی باز با ریتمی که از تکرار واژه‌ی "یا مشهور" میگیرند حال کار را سپس به چرخه‌ی بیشتری انداخته و حرز را باز از نور به نور میرساند (هو) و مدام به طُرُق مختلف این کار را در این دعا کرده و کرده‌اند که نشان میدهد مهارت ایشان بی‌نهایت است.

و در ادامه:

هرچند که کار ما همچنان وضعی پُر از تحلیل و نورشناسی کلمات و پدیدارشناسی و ریشه‌یابی اعداد؛ لازم است و در وصف این کار قطعاً یک مقاله کم است (که اصطلاحاً ما را پیشرانی نیک و ملموسی دارند به فرای مرزهای عادی و آینده)، اما حال بپردازیم به نبایدی که آن است که نباید دیگر از ریشه‌ها نیز در این بررسی خویش بیش از حد غرق تعارف و غافل شویم که با این پداگوژی (پرورسی) که تاکنون در تمامی بخشهای اینکار پیاده کردیم اکنون بیان کنیم که: دیگر عیب نیست پذیرش اینکه این امام بزرگما هم در کنار وحی یا خلاقیتشان اما کارشان به نحوی از افلاطون یونانی نیز وامدار است نظیر اشاره‌ی مکرر وی به کلماتی چون "عرش" و "عالم مثل" در حرز که اصلاً این دو خاصه را در جهان به عباراتی شدیداً افلاطونی میشناسیم و حُب افلاطون هم به سخنی از سهروردی؛ همواره پیشوایی در اشراقیسم بوده و مانا است، یا کار وی (امام) خواه برخاسته از اشراق اشراقی باشد از بطن قرآن نبی (ص) گرچه فکرش دور بود اما نظیر جایی که وقتی با دو نمایه از این واژه‌ی "أَشْرَقَتْ" و "إِشْرَاقِهِ" در حرز ایشان مواجه میشویم که که در قرآن هم آمده است ضمن آنکه میدانیم اگر اینها همچنان با پیوندی با واژه‌ی نورند در قرآن نیز سوره‌هایی داریم چون زمر، نور و ضحی پس باز هم نمیتوان گفت که اشراقی بودن امام جواد (ع) سهوی است یا بی‌روند که صرفاً پس بر اساس سلیقه‌ی نگارنده به عمل آمده و بسا اگر حالا حواشی را باز

۳. کردار نیک (ج)

در ادامه:

و همچنین بازی‌هایی که اعداد "۱" و "۲" و "صفر" از شمارش کلمه‌ی "نور" بر ذهن نوری ما می‌توانند بتابند را غافل نشویم (چون ۱-۱۲ و ۱+۱ و ۱+۱۲ و ۰+۱ و ۱+۰ و ۱۳ و ۱۱ که البته تشریح همه باز خارج مقاله این مقاله است) که اگر در حد توان ولی به هر نحوی بیان؟ مثلاً یکی ابراز میکند که خداوند هم چطور همواره اگر سوای ما است لینک چون ما و با ما همراه است و در شعاع می‌باشد و وی همچنین می‌تواند و باید که غایت باشد؛ که اگر باز این روند را با این طومار الهی بخواهیم که تکمیل تر کنیم؟ لذا حال؛ عیان و میسر است که اتفاقاً مای عادی چرا به همراهی خیلی صوفیان خاص چون ابن عربی بزرگ اصلاً باید بپذیریم که در آن (حیات) خواه-ناخواه قوس صعود و نزول هر دو وجود دارند و بسا فقط با هم معنا یابند و با این چرخه که ضمن این درک به جلو هم میتازد لذا از این "متن" و نظایرش را میتوان به "ترانیت" رسید و از آنها حتی میتوان به جود و وجود "ترا زمانیت" قائل شد که گاهی در ایران قدیم به او خدای خاصه "زروان" میگفتند (زمان) که البته بعداً با فرهنگی اسلامی به طبع مثلاً به نوعی صفت مبدل گردید (ولی هنوز هم ارج دارد). و دیگر اینکه وقتی هنوز سخن از حفظ ریشه‌ها در روند پیشرو و اشراقی داریم؟ پس این هم از نظر نیفتد نیکا؛ که وقتی در اینجا باز از نور گفتیم و فرضاً با دیدی عددی؛ ۱۲ نور را در حرز بزرگ واضح می‌شماریم؛ هنوز عددهای قدسی در کار هستند چونکه در این سیوروت غیر یک معنی واحد دلیلی نیست نپذیریم که میتوان مثلاً این دوازده سیال را، همزمان در تکریم همان دوازده تفکر گنوسی‌ها هم دانست و یا از طرفی این همان ۱۲ حواری مانویان است که سهروردی نیز بسیار از تفکراتشان و امدار گشته تا برسد به ۱۲ مقام اصلی موسیقی از وجه کیهانی-عرفانی، یادی از ۱۲ یار مسیح (ع) است، ۱۲ صور فلکی و ۱۲ قبیله عبرانی، ۱۲ برگ لوتوس در بودیسم و میترائیسم، ۱۲ روز ایرانی در گاهشمار قدیم، ۱۲ رنگ اساسی در چرخ رنگ که در او ۳ رنگ اصلی (قرمز، زرد، آبی) داریم، ۳ رنگ

هم پالایش کنیم دیگر بپذیریم که سهروردی نیز در این سنت نیک، اصلاً به شیخ اشراق در جهان شهره است و محبوب و خُب دیگر چه عیبی باشد اگر کسی اشراقی باشد و از این منوال در گیتی، بزرگ، چنانچه امام (ع) هم از این باب برتری دارند. و حال که اندکی صد البته غیر افراطی اصطلاحاً روشن‌فکرتر شده‌ایم (در این نورشناسی حیاتی)؛ لذا می‌پذیریم که وقتی این امام عزیز اگر تثلیثی در حرز خود برای چشم عام، به وجهی عجیب به کار برده (یعنی مقوله‌ی اکبر اکبر اکبر) آنها می‌تواند چند وجهی باشد لذا نه عجیب که او با این مطروحه هم ذکر حق تعالی‌مان را کرده و هم در اصل یاد کرده از هر مزد آریایی در اشراقی رونددار که اگر در پی چرایی بیشتریم؟ اینهم عملیست درست نظیر آن چرایی پیا شده از عمل و روزی که سهروردی ما نمیتوانست دقیقاً بگوید گفتار و کردار و پندار نیک ولی زبان حرز گونه به او اجازت نو داد. پس تثلیث امام جواد (ع) هم وقتی در اصل بیان میکند اعظم اعظم؛ یکی به معنی خدا و دیگری صفتی از هر مس تری مجستوس (سه بار معظمه) است که به باور خیلی‌ها البته ایشان هم در کنار نام کیومرث (شيث)، آدم و حوا (یا مشی و مشیانه آریایی)؛ ایشان اصلاً اولین مستشرق والا مقام در اشراق است که یاد کردش همی واجب است.

برگی از لغت موران (کلام مورچگان) اثر شیخ اشراق برای یادمانی از زرتشت نبی (Suhrawardī, 2003):

۱. نور علی نور یهدی الله لنوره من یشاء و یضرب الله الامثال للناس (الف)

۲. و ان الی ربک المنتهی

۳. الیه یصعد الکلم الطیب (ب) و العمل الصالح یرفعه (ج).

که در این مطروحه چنانچه پیشتر هم اشاره شد با گسستی جالب؛ گفتار و پندار نیک را با این گُذخوانی باید پی برد:

۱. پندار نیک (الف)

۳. گفتار نیک (ب)

الثَّانِيَةَ (نارنجی، سبز و بنفش) و ۶ رنگِ ثالثه که واسطه بین رنگ‌های اصلی و رنگ‌های ثانویه هستند و بسی دیگر مثال، که نشان میدهند تمامی این حرز پس ضمنِ شهودی پویا اما دقت، روح هنر و با مهندسی قدسی قوتی مکرر دارد که جملگی سبب میشود در یک کلام: بفهمیم چطور نسبت به خیلی دیگر دعا و نمازهای ساختگی اما این مطروحه حتی اگر خوانده یا درست خوانده هم نشود ولی همچنان در زمان با ما صیوروت می‌یابد و مایِ رها کننده‌اش در اصل تنها مُتضرر هستیم (چنانچه بدونِ خواست یا اطلاعِ نگارنده (ر.الف)، روزی هم این متن با فردی منور در "خواب"، این مهم بر وی معرفی و آشکار گردید که امروزه بدو می‌پردازد). و اما در این خاتمه یکی دیگر از اشتراکاتِ امامِ جواد (ع) و شیخِ اشراق (یعنی سهروردی) که دوست داشتیم حتماً مطرح شود و اینکه ابدأً نباید فراموش شود، از اینجا مهم است که وی (امام) در حالیکه می‌توانستند در اصطلاح؛ به صدها نوع دیگر دعایشان را مطرح کنند اما در مقوله‌ی اصلِ حرکتی (میل) با خدایشان چطور به این فکر رسیده که چنین بیان کنند: "وَأَسْأَلُكَ بِالْعَيْنِ...." که اگر جز در کی با سنتِ اشراقی از این مطروحه هم بگذریم دیگر حس میکنیم جداً عمد و کم انصافی است زیرا که در نزد سهروردی‌ها هم در این روند (سیستم) چشم نه عضوی عادی که مقامی بالاتر از هر چیز دارد حتی قلب یا مغز؛ جسم یا روح که بسا در اشراق تمامی اینها در خدمتِ چشم هستند پس درست است که در اینجا به جای مغز یا زبان اما چشم از خدایش سوالی می‌پرسد، و این مهم از جایی مهمتر شده که به تصدیقِ سخنِ ما حتی خدا هم به نحوی در بابِ قیامتش که در قرآن سخن می‌گویند از این مقوله پیشرفته و بر او گواه چنین می‌برد که: مَپَنْدَارِيدُ كَمَا زَيْسَتِ شَمَا هَمِينِ اسْتِ كَمَا فَكْرُ مِيكْنِيدُ؛ که در آن زمانِ ترازو (رستاخیز)، تمامی اعضا و جوارحتان بر شما گواهی میدهند (Ilāhī Qumshāī, 2022)

و البته که نه همین سخن که مجدداً در این تگه (حرز) و در جایی دیگر؛ باز هم امام جواد (ع) به زبانی دیگر این مهم را آورده اند: لَلْهُمُّ أَنْتَ الْوَالِحُ الْمَلِكُ الْدَيَانُ يَوْمَ الدِّينِ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ بِلَا مُقَابَلَةٍ وَ تُعْطِي مَنْ تَشَاءُ بِلَا مَنْ وَ تَفْعَلُ مَا تَشَاءُ وَ تَحْكُمُ مَا تُرِيدُ وَ تُدَاوِلُ الْأَيَّامَ بَيْنَ



پیوست، حرزِ نورِ منسوب به حضرت فاطمه الزهرا (س) (Ibn Tāwūs, 2016):

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

(۱) به نام خداوند بخشنده و مهربان

بِسْمِ اللَّهِ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ النَّوْرِ، بِسْمِ اللَّهِ نُورِ عَلِيٍّ نُورِ، بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي هُوَ مُدَبِّرُ الْأُمُورِ.

(۲) به نام خدای نور (الانوار)، به نام خدای نور نور (انکسار)، به نام خدای نور بر نور (چون ما و شما)، به نام خدای مدبر (در رجعت و حرکت).

بِسْمِ اللَّهِ (۵)؟

بِسْمِ اللَّهِ) و الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هُوَ بِالْعِزِّ مَذْكُورٌ، وَبِالْفَخْرِ مَشْهُورٌ (۶) و

سپاس خدای را که به عزت یاد میشود و به عظمت مشهور است.

بِسْمِ اللَّهِ) وَعَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ مَشْكُورٌ وَصَلَّى (اللَّهُ) عَلَى سَيِّدِنَا

مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛ (۷) و بر شادی و بدحالی (لایق) سپاسگزاری

است و درود (خدا) بر آقای ما محمد و خاندان پاک وی (نوارنی).

بِسْمِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ. الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ النُّورَ مِنَ النُّورِ،
وَأَنْزَلَ النُّورَ عَلَى الطُّورِ.

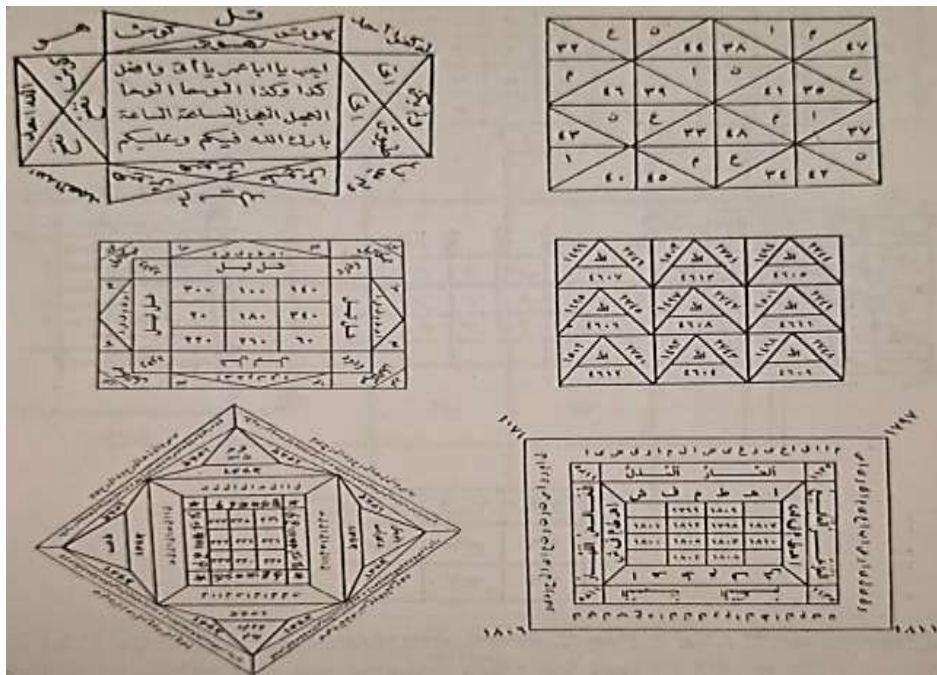
(۳) به نام خدایی که نور را از نور آفرید و سپاس خدایی را که ایدون

باد (رمز اول) و نور را در کوه سينا/طور فرو فرستاد (رمز دوم).

بِسْمِ اللَّهِ) فِي كِتَابٍ مَسْطُورٍ، فِي رَقٍّ مَنشُورٍ، بِقَدَرٍ مَقْدُورٍ، عَلَى نَبِيِّ
مَحْبُورٍ....

(۴) در کتابی نوشته شده بر (پوست/ورقه‌ای گشوده، با اندازه‌ای

درخور/میزان)، بر پیامبری آراسته (زیبا)....



نوعی التقاطِ روح هنر، کلمات و حروف برای طلسم (منبع: کنز الخواص: بی تا، بی نا)



بخشی از یک چلیپا و حرز عددی با فرم فرش از مجموعه شخصی پ. تناولی (Tanāvōlī, 2015):



حرزی ترکیبی با نگاری و خوشنویسی، متعلق به دوران قاجار و برگرفته از سایت: <https://elmaqah.net/14544>

نتیجه گیری

و آنچه در این تحقیق به جمع بندی رسید (پس از گذری کلی نسبت به رعایت نوشتار مقدمه در مقالات و مرور از باور سهروردی اشرافی) حال این بود که آن بازی بیهوده که گاه افرادی به سَهو یا عمد در

این معاصریتهمواره میان چیزهایی چون "دین" و "هنر" برپا میکنند تا نشانگر آن شده که در زیست بشر خاصه این دو مقوله در یکجا ابدأ گرد هم نمی آیند مگر با تضادی و این چون یک قانون است و لاغیر؟! لذا با نرمشی در ایجاد یک پیکربندی نو (پداگوژیک)؛ ما با

سیالیتی که آنجا حاضر بود؛ دیدیم که اگر چیزی هم سنتی خطاب میشود لذا ارتباطی به پرنقص بودنش، خمودی و بیش از حد وابسته بودنش یا در تقابلی با مُدرن بودنش وجود ندارد که این روند هم به لطف اشراق؛ به آنجایی رسید تا با صیقلی که از منطبق میدادیم علاوه بر حفظ باور به شریعت مداری یک امام دیروز حال گرچه کمی هم دیر شده ولی به هنرمند بودن ایشان در امروز و برای امیدی به فردا هم واقف شویم که فرجام: میتواند برای ما الگو یا تلنگر برانگیز باشد فلذا حفظ میکنیم و قدر دانیم.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

The present study begins with a fundamental question that recurs across intellectual and artistic traditions: can religion and art truly be separated? Historically, there have been repeated attempts to set these domains apart, often portraying religious consciousness as anti-aesthetic, bound to superstition or compulsion, and antithetical to creativity. Against this backdrop, the article advances a counter-position rooted in the notion of *wahdat-e shuhudi* (intuitive unity) and the idea that both religion and art spring from a shared spiritual source. To explore this thesis, the authors focus on Imam al-Jawād ('a), a prominent figure in Islamic history whose work known as the "Supplication of Light" (*Du'ā al-Nūr* or *Hirz al-Nūr*) exemplifies how a devout religious leader can simultaneously function as a genuine artist. A close examination of this supplication uncovers intricate symbolic, numeric, and linguistic patterns that defy reduction to mere dogma or magical superstition. Instead, they reveal a highly sophisticated aesthetic structure where sacred text and artistic creation are mutually sustaining. In linking this exploration to the Illuminationist (*Ishrāqī*) philosophical

ریشه‌ها رفته‌رفته در تفکری وحدت‌شهودی و به لطف بررسی حرز نور از امام جواد (ع) که البته آنهم به طبع ریشه‌ای تاریخی دارد در اینجا ثابت و مشاهده کردیم که ننها این مطروحه در جدال محض بودنش امری را میسر نیست یا اجباری در کار، که اتفاقاً آنان؛ سخت هم با یکدیگر تنیده هستند (به لطف الهی) و دیگر اینکه اگر با اصراری ناحق باز بر این وادی ورود کردیم؟ بی‌حاشیه بدانیم که اینک این اصرار نه فقط افرادی خلاق و مسلمان را بیهوده در مانده میکند که اصلاً چقدر فرهنگهای غنی را میتوانند مُشْرکانِ گمراه بکوبند و بکوبند که پس بایست هم بیشتر محتاط شد و هم در ادامه اینکه اگر روزی دغدغه‌ای جز حق‌شناسی، روح هنر فهمی، زیباشناسی و نورشناسی در جامعه نداریم لذا دست کم باید بدانیم که یا چیزی بهتر از آنها ساخت یا دیگر نباید سنت‌های خویش را بیهوده به خُفتن بُرد هر چند که در تشریح روح آن حرز عزیز و مدخلی با tradition, particularly as articulated by Shihāb al-Dīn Suhrawardī, the study situates Imam al-Jawād's mystical poetics of light within a broader Persian and Islamic intellectual horizon that regards light not only as a metaphysical principle but also as an artistic and cognitive medium (Pourjawādī, 2013).

The investigation proceeds from a wide philosophical and historical review of Islamic spirituality and its intersections with creativity. It acknowledges that religious discourse in many periods has suffered from reductionism, where charismatic figures are flattened into mere jurists or theologians. In response, the study restores complexity by reading Imam al-Jawād through the lens of artistic intentionality and metaphysical imagination. Central to this is the *Hirz al-Nūr*, which in addition to its devotional function exhibits structural elegance, including rhythmic repetitions, symbolic numerology, and a layered interplay of divine names and luminous imagery. Such features resonate strongly with Suhrawardī's Illuminationist ontology, which understands existence as graded lights emanating from the *Nūr al-Anwār* (Light of Lights) and recognizes the role

of imagination, dream, and symbolic vision as gateways to metaphysical realities (Pourjawādī, 2013). By situating Imam al-Jawād's prayer in this philosophical stream, the article contests any simple opposition between religious orthodoxy and aesthetic genius, revealing instead a vibrant continuum where saint, philosopher, and artist meet.

Methodologically, the research adopts a qualitative-applied design with a descriptive-analytical core. Source gathering combined rigorous library research with targeted fieldwork, aiming to capture both textual integrity and lived devotional practice. Classical and modern commentaries on Illuminationism, Persian intellectual history, and Shi'i spirituality inform the hermeneutic approach. The work engages, albeit indirectly, with a wide intellectual genealogy: Ibn Tāwūs, who transmits forms of the *Hirz*; Suhrawardī and his commentators; and later Iranian thinkers like Ilāhī Qumsha'ī, Kamālī Dowlatābādī, and Tanāvoli (Ibn Tāwūs, 2016; Ilāhī Qumsha'ī, 2022; Kamālī Dowlatābādī, 2017; Pourjawādī, 2013; Tanāvoli, 2015). This genealogy underscores that far from being an isolated artifact, Imam al-Jawād's luminous prayer inhabits a vast tradition of sacred artistry and mystical philosophy. The analysis uses close textual reading to uncover how the *Hirz* integrates theological claims with aesthetic strategies: the orchestration of divine names, structural symmetry across short and long versions of the prayer, subtle numeric coding aligned with spiritual cosmology, and the intentional fusion of sensory and supersensory perception.

Key findings point to three interrelated domains. First, the *Hirz al-Nūr* demonstrates that Shi'i devotional culture possesses an underexplored aesthetic dimension: prayers and protective invocations are not merely functional but encode profound beauty and metaphysical vision. Second, Illuminationist principles such as graded light, intuitive perception, and the creative potency of imagination are embedded in the textual fabric of the *Hirz*, though expressed through devotional

rather than technical philosophical language. This shows how major metaphysical ideas diffuse into popular religious practice and how artistic imagination sustains spiritual resilience. Third, the research identifies an intentional numeric and rhythmic design: from the invocation of light in its fourfold epithets (nūr, burhān, mubīn, munīr) to the heptadic structure resonant with the *saba'an mina al-mathānī* (seven oft-repeated verses) and the octave implied by the eight angels of the Throne. Such design situates the prayer within a symbolic mathematics long treasured by Iranian and Islamic sages, thereby reinforcing its artistic intentionality and its philosophical depth (Ibn Tāwūs, 2016; Pourjawādī, 2013).

The discussion extends these findings to a larger theoretical plane. It argues that the *Hirz al-Nūr* offers a model for reconciling religion and art in the contemporary imagination. By recovering the lost aesthetic sophistication of devotional texts, modern readers can resist both the desacralization that empties religious forms of artistic vitality and the fundamentalism that dismisses art as frivolous or idolatrous. The study shows how intuitive unity can be lived: a devout person may embody profound creativity precisely because divine reality itself is beautiful and illuminative. In comparing Imam al-Jawād's artistry with Suhrawardī's philosophical illuminationism, the paper illuminates a Persian intellectual heritage where metaphysical light grounds ethical and aesthetic transformation. This contributes to Islamic studies by integrating spirituality, art theory, and philosophy into one interpretive horizon and challenges the narrow dichotomies that have impoverished both theology and aesthetics.

Finally, the research underscores practical and scholarly implications. Revitalizing the aesthetic dimension of Shi'i prayers and protective texts can inspire new directions in contemporary Islamic art, calligraphy, and architecture by drawing on authentic yet dynamic traditions. It invites theologians and philosophers to revisit spiritual creativity as a legitimate epistemic path, recognizing imagination not as fantasy but as a

subtle organ of knowledge, echoing Illuminationist epistemology. By bringing forward neglected figures and texts, it also enriches interfaith dialogue: the recognition that a Muslim Imam can be both saint and artist bridges to Christian and other mystical-artistic lineages. Ultimately, the study encourages scholars and seekers alike to approach religious texts with aesthetic and contemplative sensitivity, seeing them not as rigid relics but as living works of art capable of renewing cultural and spiritual vitality.

References

- Ibn Tāwūs, A. i. M. (2016). *Mahaj al-Da'awāt wa Manhaj al-Ibādāt (The Approach of Supplications and the Method of Worship)*. Ābāneh Publishing.
- Ilāhī Qumsha'ī, M. (2022). *The Holy Quran (Persian translation)*. Kāniyār Publishing.
- Kamālī Dowlatābādī, R. (2017). *Bāzkhānī-ye 'Irfānī-ye Mabānī-ye Hunarhā-ye Tajassumī (Gnostic Rereading of the Foundations of Visual Arts)*. Sūreh Mehr Publishing.
- Pourjawādī, N. (2013). *Ishtāq wa 'Irfān (Illumination and Gnosticism)*. Sukhan Publishing.
- Suhrawardī, S. a.-D. (2003). *Lughat-e Mūrān (The Language of Ants)*. Mawlā Publishing.
- Tanāvōlī, P. (2015). *Telesm wa Gurāfīk-e Sonnatī-ye Īrān (Talisman and Traditional Iranian Graphics)*. Bun-gāh Publishing.